

بازکاوی اعتبار و کاربرد عقل در فهم قرآن از دیدگاه معصومان علیهم السلام

زهره اخوان مقدم*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۶/۲۷

تاریخ تأیید: ۱۳۹۱/۱۰/۱۱

چکیده:

مقاله حاضر با هدف بازکاوی اعتبار و کاربرد عقل در حوزه فهم قرآن، از روایات معصومان علیهم السلام که وارثان و عالمان قرآن هستند، مدد می‌گیرد. این پژوهش، ابتدا گامی به سوی شناخت عقل برداشته، و از ماهیت عقل، و نیز ارزش آن در کلام اهل بیت علیهم السلام سخن گفته است. آن هنگام، روایات معصومان علیهم السلام را در حیطه ارتباط عقل و فهم قرآن مطرح نموده، و ثابت می‌کند که ایشان نه تنها مخالف ورود عقل به حوزه قرآن نبوده‌اند، بلکه به انحاء گوناگون بر این عمل صحه گذاشته‌اند. پس از آن روایاتی که به نظر می‌رسد موهم عدم اعتبار عقل در زمینه فهم قرآن باشد، مورد بررسی قرار گرفته و از آنها رفع تعارض و ابهام می‌شود، بدین صورت که یا جهت صدور این گونه روایات، خاص است؛ و یا مخاطب آنها. در نهایت، اهمیت توجه به محدوده کارایی عقل مورد تأکید قرار گرفته، و آفت‌های عقل‌گرایی افراطی، گزارش شده است. این پژوهش با دو حیثیت، می‌تواند از نوع «کاربردی» و یا «بنیادی» باشد.

کلیدواژه‌ها: روایات معصومان، اهل بیت(ع)، فهم قرآن، حجیت قرآن، تفسیر، عقل.

مقدمه

یکی از پرچالش‌ترین موضوعات در حوزه مطالعات دینی، جایگاه عقل، و کمیت و کیفیت اعتبار و کارایی آن است، که از این مباحث با عنوان کلی «حجیت عقل» یاد می‌شود. این جایگاه در حیطه فهم قرآن حساس‌تر است و بیشتر مورد تأیید یا انکار قرار می‌گیرد، و لذا یکی از اصول مبنائی تفسیر قرآن است، چرا که ناظر به حوزه فهم قرآن می‌باشد. در خود قرآن کریم، آیات فراوانی که درباره عقل و تعقل سخن می‌گوید، بیانگر جایگاه ویژه عقل در معارف دینی می‌باشد، به طوری که قرآن عدم تعقل را برابر کفر شمرده (البقره/۱۷۰) و فهم قرآن را ویژه عالمان و عاقلان دانسته (سبأ/۶)، و منکران خویش را افراد کم عقل و سفیه معرفی می‌نماید (جوادی آملی، ۱۳۸۳: ۱۷۵ و ۴۴۸). قرآن آنقدر بر جایگاه عقل و تمجید عاقلان و ذم بی‌خردان پای فشرده، که با قاطعیت می‌توان گفت اهمیت و ارزشی را که اسلام برای عقل قائل شده، در هیچ مکتبی وجود ندارد؛ تا آنجا که گفته‌اند اسلام دین عقل است، زیرا از یک سو به عقل و ملازمات آن توجه دارد و انسان را به تأمل در هستی می‌خواند، و از سوی دیگر با آموزه‌های خود و دعوت به پرهیز از تقلید کورکورانه و پیروی از ظن و هوی و هوس، آن را به شکوفایی می‌رساند (قرضاوی، ۱۴۲۱ق: ۴۰۱).

مشتقات این واژه در قرآن حدود پنجاه بار بکار رفته که تحریض و تشویق بر بکارگیری عقل در شناخت آیات تشریحی و تکوینی، و نیز شناخت آفاق و آنفس می‌نماید. قرآن، کتاب نظام‌مندی است که خداوند آن را فرو فرستاده، تا در دنیا و آخرت مقتدای مردم باشد، و این مهم جز با فهم آن، حاصل نخواهد شد و فهم نیز جز به کمک عقل میسر نخواهد بود (خوئی، ۱۳۹۴ق: ۳۱). در روایات مکتب اهل بیت علیهم السلام نیز سخن درباره عقل فراوان است، به طوری که در کتب روایی، بابی جداگانه بدان

اختصاص یافته (کلینی، ۱۳۶۳)^۱، و ملاحظه آنها، به خوبی عمق نگاه معصومان علیهم السلام را به این موهبت الهی نشان می‌دهد. این مقاله بر آن است تا تأیید معصومان را بر حجیت عقل در حوزه فهم و تفسیر قرآن برنمایانده و تعارضات ظاهری بین برخی روایات را، که موهم برداشت عدم کارایی عقل شده، برطرف نماید.

۱- به سوی شناخت عقل

در ابتدا گامی نه چندان بلند در مسیر آشنایی با چیستی عقل، و نیز جایگاه و ارزش آن از دیدگاه معصومان علیهم السلام که عاقلان برتر جهان هستی هستند، برمی‌داریم.

۱-۱- چیستی عقل

عقل، کمالی است که آدیان، بسته به واجدیت یا فاقدیت آن، در دو گروه عاقلان و غیرعاقلان قرار می‌گیرند. این کمال، ارتباطی ناگسستی با علم دارد، و سنخیت میان این دو کمال، روشن است (رکن پنی‌هاشمی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۱۷ و ۹۶). عقل به معنای خرد، کمالی است که انسان با داشتن آن، قادر بر فهم اموری می‌شود که آنها را معقولات می‌نامیم. مراد از عاقل کسی است که بالفعل دارای صفت عقل است، و مراد از عقل، نیرویی است که در هر انسانی به ودیعت نهاده شده و اصول کلی هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی را در اختیار او قرار می‌دهد (رجبی، ۱۳۸۷ش: ۲۳۷). «عَقْل» در لغت به معنای «رَبَطَ یا بستن» است و عرب زمانی که شتر را می‌بندد، عَقَلَ البَعیر می‌گوید، و عِقَال، وسیله بستن است.^۲ پس عقل نوعی محبوس کردن و محدود نمودن است و انسان عاقل، انجام برخی اعمال را ممنوع می‌یابد، لذا گفته‌اند: عقل را عقل نامیده‌اند زیرا دارنده خود را از غلطیدن به

۱. مانند: کلینی، پیشین، باب عقل و جهل، ج ۱: ۱۰.

۲. اقرب الموارد، ص ۸۱۲.

جوهر مجرد، یا ابزار تمدن‌سازی نیست، بلکه موجودی است با توانمندی‌های ژرف و وسیع، که می‌تواند به کمک وحی، سعادت دو جهان را برای انسان به ارمغان آورده و در دو بُعد به آزادی برساند: آزادی از جهل و نادانی، و آزادی از خواسته‌های پست و زبون، و نتیجه این دو چیزی جز رستگاری نیست.^۵ اکنون با توجه به موضوع مقاله حاضر، برای آشنائی بیشتر با عقل و اوصاف و آثار آن، و میزان اعتبار و حجیت آن، به کلام اهل بیت علیهم السلام رجوع می‌کنیم.

۱-۲- عقل و ارزش آن در روایات معصومان علیهم السلام

چنان‌که در مقدمه اشاره شد، روایات ناظر بر «حوزه عقل» بسیار است و این مقال گنجایش آن نیست، اما به چند مورد از کلام اهل بیت علیهم السلام که مظهر خردورزی و بالاترین سفارش‌کنندگان به تعقل هستند، اشاره می‌شود.

روایت اول: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: الْعَقْلُ نُورٌ فِي الْقَلْبِ يُفَرِّقُ بِهِ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ» (دیلمی، بی‌تا، ج ۱: ۱۹۸) - یعنی: عقل نوری در قلب است که به واسطه آن بین حق و باطل جدائی حاصل می‌شود.

روایت دوم: «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ، قَاتِلٌ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ» (طبرسی، ۱۳۸۵ق: ۲۴۹۰) - یعنی: عقل شمشیری برنده است، پس هوای نفست را با این شمشیر برنده نابود ساز.

روایت سوم: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ؛ قَالَ قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ: مَا عِيدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَكَتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ. قَالَ: قُلْتُ فَالَّذِي كَانَ فِي مُعَاوِيَةَ؟ قَالَ تِلْكَ النَّكَرَاءُ، وَتِلْكَ الشَّيْطَانَةُ، وَهِيَ شَبِيهَةٌ بِالْعَقْلِ وَلَيْسَتْ بِعَقْلٍ» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۲۸) - یعنی: راوی می‌گوید به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم

مهلکه باز می‌دارد.^۱ به علم نیز گاهی عقل گفته شده، چرا که نادانی را متوقف کرده و باز می‌دارد.^۲

به نظر می‌رسد که عقل، امری وجدانی است و به قدری روشن است که نیاز به تعریف ندارد، و هر چه گفته شود، از اوصاف و آثار آن است، و تعاریف حکما برای عقل، مانند این‌که: «عقل مُدْرِكُ كَلِيَاتِ اسْت»، یا «عقل، توانائی تفکر است» کامل نیست، زیرا نشانه عاقل، فقط توانائی اندیشیدن، یا فقط ادراک کلیات نیست (بنی‌هاشمی، ۱۳۸۵، ج ۱: ۱۰۹-۱۰۵). بهترین تعریف در چستی عقل، سخن عقل کل، نبی مکرم اسلام است که عقل را از جنس نور دانسته و دستاورد آن را شناخت حق و باطل شمرده است (دیلمی، بی‌تا، ج ۱: ۱۹۸).^۳ از همین روست که در قرآن، عقل به صورت اسمی موجود نیست، و تنها در قالب فعل بکار رفته، تا نشان دهد که اگر چه عقل موهبتی الهی است، ولی این، به‌خودی‌خود ملاک برتری انسان شمرده نمی‌شود، مگر آنکه انسان آن را بکار گیرد و محور زندگی خود سازد. پس صاحب عقل بودن، مهم نیست بلکه «عاقل بودن» و «عاقلاً عمل کردن» مهم است.^۴

در یک نگاه گسترده، تصویری که قرآن کریم از عقل ارائه می‌کند، و سنت نیز به‌عنوان مفسر قرآن، ابعادش را روشن‌تر می‌سازد، این است که عقل عبارت از نیروی مدرک کلیات، یا جامع علوم، یا

۱. ابن منظور می‌گوید: «العقل الحجر» عقل محدودیت است.

ن. کن. ابن منظور، پیشین، ج ۱: ۴۵۸.

۲. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ الْعَقْلَ عَقَالٌ مِنَ الْجَهْلِ».

مجلسی، پیشین، ج ۱: ۱۱۷.

۳. دیلمی، پیشین، ج ۱: ۱۹۸. متن حدیث در عنوان بعدی، ذیل «روایت اول» خواهد آمد.

۴. برای مطالعه بیشتر درباره معنای عقل، کاربردهای عقل در قرآن، و ارتباط معنایی آن با تفکر و تدبیر. کن. سعید کرمانی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان معنانشناسی عقل در قرآن کریم با نگاه تطبیقی، دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۸۴ش؛ نفیسه امیری، پایان‌نامه کارشناسی ارشد با عنوان بررسی قلمرو و ترابط معنانشناسی تدبیر، تعقل و تفکر در قرآن، همان دانشگاه، ۱۳۸۸ش.

۵. سعید قماش، جایگاه عقل در استنباط احکام، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۴ش: ۲۷. بحث فوق را ذیل دو عنوان حقیقت عقل و منزلت عقل در قرآن و سنت ببینید در همان: ۳۲-۲۷.

عقل چیست؟ فرمود آن چیزی که به واسطه آن عبادت خدای رحمان می شود و بهشت بدست می آید. گفتم پس آنچه معاویه دارد چیست؟ فرمود آن شیطنت است، و اگر چه شبیه عقل می باشد، ولی عقل نیست.

در روایت اول بر اساس فرمایش رسول الله صلی الله علیه و آله عقل نوری است که به وسیله آن، بین حق و باطل تمیز داده می شود، و طبق فرمایش امام علی علیه السلام ذیل روایت دوم، عقل دشمن هوای نفس است. پس اگر عقل بکار گرفته شود، و «تعقل» صورت گیرد، نتیجه آن، لامحاله شناخت حق و باطل، و دوری از خواهش های نفسانی است و در نتیجه، دستاورد بعدی شناخت حق و دوری از عبادت هوای نفس، عبادت خدای رحمان و سپس کسب جنان می باشد. بر این مبنا، اگر چنین نتایجی حاصل نشد، نشانه آن است که «تعقل» صورت نپذیرفته، و نور عقل، به دلایلی روشنگری خویش را اعمال نکرده است. لذا امام ششم علیه السلام تصریح می فرماید که اعمال معاویه، براساس عقل نبوده، بلکه شیطنت و نکراء بوده که شبیه عقل است؛ چرا که اگر عقل می بود، چنین نتایجی ببار نمی آمد.

روایت چهارم: «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سُئِلَ مَا الْعَقْلُ؟ فَقَالَ: التَّجَرُّعُ لِلْغَضَّةِ، وَ مَدَاهِنَةُ الْأَعْدَاءِ، وَ مُدَارَاةُ الْأَصْدِقَاءِ» (ابن بابویه، ۱۴۰۰: ۲۸۴) - یعنی: از امام هشتم علیه السلام سؤال شد که عقل چیست؟ فرمود: بلعیدن غصه، نرمی با دشمن، و مدارا با دوست.

روایت پنجم: «فِي أَسْئَلَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا بَنِيَّ مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ حَفِظْ قَلْبَكَ مَا اسْتُوْدِعَهُ. قَالَ فَمَا الْجَهْلُ؟ قَالَ سُرْعَةُ الْوُثُوبِ عَلَى الْفُرْصَةِ قَبْلَ الْإِسْتِمْكَانِ مِنْهَا» (مجلسی، بی تا، ج ۱: ۱۱۶) - یعنی: در سؤال های امیرمؤمنان علیه السلام است که خطاب به فرزندش فرمود: پسر، عقل چیست؟ حضرت مجتبی علیه السلام پاسخ داد محافظت کردن از قلب نسبت به آنچه در او به ودیعت گذاشته اند. سپس مولای متقیان پرسید: جهل

عقل چیست؟ امام دوم علیه السلام فرمود: تعجیل در ورود به کاری که هنوز وقتش نرسیده است.

روایت ششم: «قَالَ الصَّادِقُ (ع): الْعَاقِلُ لَا يُحَدِّثُ مَنْ يَخَافُ تَكْذِيبَهُ، وَلَا يَسْأَلُ مَنْ يَخَافُ مَنَعَهُ، وَلَا يُقَدِّمُ عَلَى مَا يَخَافُ الْعُذْرَ مِنْهُ، وَلَا يَرْجُو مَنْ لَا يُوثِقُ بِرَجَائِهِ» (مجلسی، بی تا، ج ۱: ۱۳۰) - یعنی: عاقل آن چیزی را که از تکذیبش هراس دارد نمی گوید، و آن چیزی را که از منعتش هراس دارد خواهش نمی کند، و به آن چیزی که شایستگی امید بستن ندارد، امیدوار نمی شود.

روایت هفتم: «قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْعَاقِلُ مَنْ كَانَ ذَلُولًا عِنْدَ إِبْجَابَةِ الْحَقِّ، مُنْصِفًا بِقَوْلِهِ، جَمُوحًا عِنْدَ الْبَاطِلِ، خَصْمًا بِقَوْلِهِ، يَتْرُكُ دُنْيَاهُ، وَلَا يَتْرُكُ دِينَهُ، وَ دَلِيلُ الْعَاقِلِ شَيْئَانِ: صِدْقُ الْقَوْلِ وَ صَوَابُ الْفِعْلِ؛ وَ الْعَاقِلُ لَا يَتَحَدَّثُ بِمَا يُنْكَرُهَا لِعَقْلِ، وَلَا يَتَعَرَّضُ لِلتُّهْمَةِ، وَلَا يَدْعُ مُدَارَاةَ مَنْ ابْتَلِيَهُ، وَ يَكُونُ الْعِلْمُ دَلِيلَهُ فِي أَعْمَالِهِ، وَ الْحِلْمُ رَفِيقَهُ فِي أَحْوَالِهِ، وَ الْمَعْرِفَةُ تُعِينُهُ فِي مَدَاهِيهِ، وَ الْهَوَى عَدُوُّ الْعَقْلِ، وَ مُخَالَفُ الْحَقِّ، وَ قَرِينُ الْبَاطِلِ، وَ قُوَّةُ الْهَوَى مِنَ الشَّهْوَةِ، وَأَصْلُ عَلَامَاتِ الشَّهْوَةِ أَكْلُ الْحَرَامِ وَالْعَفْلَةُ عَنِ الْفَرَائِضِ وَالْإِسْتِهَانَةُ بِاللِّسَنِ وَالْخَوْضُ فِي الْمَلَاهِي» - یعنی: عاقل کسی است که هنگام اجابت و پذیرفتن حق را ماست، و عناد به خرج نمی دهد، در گفتار انصاف داشته و از حد خود تجاوز نکند، اما در مقابل باطل سرکش و مقاوم است، دنیايش را رها می کند اما دینش را نه. راهنمای عاقل دو چیز است: سخن راست، و عمل درست. عاقل آنچه را عقلش بد می شمرد نمی گوید، و سراغ مواضع تهمت نمی رود؛ و اگر به جاهلی مبتلا شد مدارای با وی را ترک نمی کند. علم راهنمای او در اعمالش، و حلم رفیق او در احوال و اوقاتش است، و...

این گونه روایات در معرفی عقل و آثار و علائم آن، و نیز نقیض های عقل، که هر کدام دال بر اعجاز بیانی اهل بیت علیهم السلام می باشد، بسیار فراوان است.

۲- ضرورت اثبات دو مبنای عقلی در «فهم قرآن»

قبل از ورود به مبحث اصلی مقاله که اثبات کاربرد

عقل در فهم قرآن است، ضرورتاً مبانی متعددی باید مسلّم و قطعی باشد که ارتباط برخی از آنها با مقاله حاضر، کمتر و برخی قویتر است. به عنوان نمونه «اثبات حجیت قرآن موجود» و نیز «اثبات حجیت ظواهر قرآن» مهم هستند، ولی آن دو را مفروغ عنه می‌گیریم. اما دو مبنای دیگر بطور مختصر مورد بحث قرار می‌گیرد، چه بدون این دو، اساساً جایی برای ظهور و حضور عقل در فهم قرآن باقی نمی‌ماند.

۲-۱- نیاز قرآن به تفسیر و تبیین

قرآن کریم در آیه ۴۴ سوره نحل، تفکر در آیاتش را منوط به تبیین و تفسیر نموده، و تصریح دارد که علت نزول قرآن، همین تبیین رسول، و در نتیجه تفکر در آنها است. همچنین در آیه‌ای دیگر، ضمن اشاره به اصل لزوم تبیین، در دایره‌ای تنگ‌تر، به لزوم تبیین در مواضع اختلاف تصریح نموده، و با استفاده از اسلوب «نفی و آلا» که مفید حصر می‌باشد، علت نزول کتاب را منحصر در تبیین می‌شمارد. آنجا که می‌فرماید:

«وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»
(النحل/۶۴).

وظیفه تبیین، نه انحصار به پیامبر اسلام دارد، زیرا رسولان پیشین نیز موظف به بیان بودند (ابراهیم/۴)؛ و نه منحصر به قرآن است، زیرا در دو آیه دیگر (المائده/۱۵)، خداوند به لزوم تبیین کتب پیشین توسط حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله اشاره می‌کند، که عالمان یهود برخی مطالب را مخفی نموده و پیامبر باید بیان نماید. همچنین در قرآن چهار بار به «تعلیم کتاب» اشاره شده (البقره/۱۵۱)، که نشان می‌دهد قرآن نیاز به تعلیم دارد. علاوه بر دلایل قرآنی فوق، مطالعه تاریخ نیز به خوبی نشان می‌دهد که اگر چه قرآن، به زبان عربی نازل می‌گشت، اما مردم در فهم آن دچار مشکل شده و از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سؤال می‌کردند. ابن خلدون معتقد است قرآن به زبان عربی نازل شده و همه اقوام عرب آن را می‌فهمیدند و معانی مفردات و ترکیبات آن را می‌دانستند (ابن خلدون، ۱۴۱۰ق، ج ۳: ۱۰۳). ولی

گزارش‌های تاریخی حاکی از آن است که برخی صحابه، نه تنها در فهم ترکیب‌ها، بلکه در فهم مفردات نیز فرو می‌ماندند.^۱ چنان‌که ابن قتیبه نوشته است: عرب در شناخت واژه‌های دشواریاب و متشابهات قرآنی یکسان نبودند بلکه در این زمینه، برخی بر برخی دیگر برتری داشتند (مهدوی‌راد، ۱۳۸۲: ۲۶). از حوزه مفردات که بگذریم، هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که در حوزه‌های دیگر، نیازی به تبیین نبوده است. شیوه بیان قرآن، خاص خودش بوده و لذا در دو حوزه کلی، تبیین آن ضروری بوده است. اول حوزه تعیین مصداق، که به فرض برخی از صحابه معنای مفردات را می‌فهمیدند، ولی در شناخت مصداق نیازمند توضیح پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌شدند؛ چنان‌که معنای لفظی «اولی الأمر» یا «لیال عشر» یا «خیط ابیض و اسود» را می‌فهمیدند، اما نتوانستند بدون تفسیر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به مصداق آن راه یابند (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۲: ۱۷۲؛ میبیدی، ۱۳۴۴، ج ۱: ۵۰۵). دوم حوزه شرح و تفصیل احکام، که به فرض فهم مفردات، در شرح و چگونگی آن فرو می‌ماندند، چنان‌که معنای «اقیموا الصلوه» یا «لله علی الناس حجّ البیت» را برای آنان مشخص بود، ولی چگونگی آنها را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرا گرفتند.^۲ رجوع صحابه به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که تاریخ گواه آن است، گواهدی است که قرآن نیاز به تبیین داشته است (طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱: ۳۶؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱: ۳۹). ناگفته نماند اگر چه از جهل صحابه به مفردات و ترکیبات قرآن سخن گفتیم، ولی این بدان معنا نیست که همه ایشان از نظر سطح فهم به یک اندازه بودند. در روایات اهل بیت علیهم السلام (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱: ۲۶۵) و نیز کلام

۱. مانند شخصیتی چون ابن عباس که معنای فطر و تفاوت آنرا با خلق نمی‌دانست: ذهبی، پیشین، ج ۱: ۳۵؛ البرهان، ج ۱: ۳۹۷؛ سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۱۱ و نیز معنای حنانا را نمی‌دانست. ن.کن: طبری، ۱۴۱۲ق، ج ۱۶: ۵۳؛ سیوطی، ۱۴۱۶ق، ج ۲: ۴. یا عمر که معنای آبا (عبس/۳۱) را نمی‌دانست. ن.کن: سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۶: ۳۱۷ و نیز معنای تخوف (النحل/۴۷) را. ن.کن: سیوطی، ۱۴۰۴ق، ج ۴: ۱۱۹؛ قرطبی، پیشین، ج ۱: ۱۱۰.

۲. نمونه‌ها را ببینید در: مهدوی‌راد، ۱۳۸۲ش: ۶۹-۶۲.

بر جواز «اندیشیدن در کتاب الله» می‌باشد. اساساً این سؤال که فهم قرآن ممکن است یا خیر، نیاز به جواب تفصیلی دارد، اگر چه با توجه به مقدمات متعدد، اذعان به امکان فهم قرآن، رهیافتی منقح و مناقشه‌ناپذیر است.^۲ مقدمات این بحث مانند: تفاوت مقوله‌های فهم و تفسیر و تدوین، درجات و مراتب قرآن و مراتب فهم آن، مراد از فهم قرآن، دلایل فهم‌پذیری قرآن اعم از دلایل قرآنی و عقلی و روائی، دلایل مخالفان امکان فهم قرآن، تحلیل روایات موهوم عدم امکان فهم و نگاهی به دلالت اخبار «من خوطب به»، و مانند این‌ها مجالی فراختر می‌طلبد، و نگارنده در جایی دیگر به تفصیل آنها را اثبات نموده است (اخوان مقدم، ۱۳۸۹: ۲۷۵ تا ۳۰۱).

۳- روایات اهل بیت علیهم‌السلام درباره ارتباط عقل با فهم قرآن

آنگاه که قرآن نیاز به فهم، و سپس تفسیر و تبیین داشته باشد، و مراتبی از این فهم و تبیین برای همگان ممکن باشد، عقلاً ابزاری جز «عقل» در این حوزه وجود ندارد. ولی صرف‌نظر از دلایل عقلی، مقاله حاضر در صدد اثبات این موضوع بر اساس روایات اهل بیت علیهم‌السلام است. در این باب روایات فراوانی وجود دارد که با «صراحت» یا «تلویح» و یا «اشاره» بر مدعای فوق دلالت دارند. نیز برخی روایات هستند که اگر چه در آنها واژه‌های «عقل»، و «فهم قرآن» ذکر نشده، ولی محتوای آنها به سادگی بر ارتباط مستقیم این دو مقوله مهر تأیید می‌زند. به علاوه، عموم روایاتی که در مسئله «قابل فهم بودن قرآن» مورد استناد واقع می‌شوند، در اینجا نیز قابل استناد هستند، زیرا مسلماً فهم چیزی، بدون بکارگیری قوه عاقله، امکان

بزرگان^۱، تفاوت‌های حیرت‌انگیزی بین اصناف صحابیان گزارش شده است.

علاوه بر دلایل قرآنی و تاریخی فوق‌الذکر، دلایل روائی متعددی نیز دلالت بر نیاز قرآن به تبیین دارد. نگارنده این سطور، تفصیل این مطالب را به علاوه حل تعارض بین بیان بودن قرآن و نیاز آن به تبیین و تفسیر، و نیز عدم اختصاص تبیین به پیامبر و عترت پاکش علیهم‌السلام در جایی دیگر آورده است (اخوان مقدم ۱۳۸۹: ۲۳۷ تا ۲۵۴).

۲-۲- قابل فهم بودن قرآن

از آنجا که قرآن، از جنس کلام و سپس متن می‌باشد، طبیعی است که مسئله فهم آن پیوسته مورد بحث قرار گیرد. دو قطب اساسی در این باب جلب نظر می‌کنند، که یکی فهم قرآن را ممکن و دیگری غیرممکن می‌شمارد. صرف‌نظر از این دو گروه، باید گفت که طرح موضوع «قابل فهم بودن قرآن»، به این معنا نیست که آن را به عنوان یک کتاب خودآموز، و بی‌نیاز از مفسر و معلم قلمداد کنیم، بلکه برای رد کسانی است که باب فهم قرآن را برای غیر معصوم بسته می‌دانند. به عبارت دیگر مراد ما از امکان فهم، عجزاً امکان عقلی فهم قرآن به نحو موجب جزئیه است، که در مقابل سلب کلی و پنداشت استحاله عقلی فهم قرار می‌گیرد.

در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام مردم، به طور مطلق، از اظهار نظر و ارائه فهم خود از قرآن نهی نمی‌شدند و شیعیان مجاز به بحث درباره معانی آیات بودند. حتی گاه، امامان خود را به بحث کشیده و ائمه علیهم‌السلام از این کار استقبال می‌نمودند. سؤال حسن بن فضل از حضرت رضا علیه‌السلام در مورد ازدواج مرد مسلمان با زن مسیحی، و درخواست مدرک از امام، از این قبیل است و شاهد

۲. ن.ک: محمدباقر سعیدی روشن، تحلیل زبان قرآن و روش‌شناسی فهم آن، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۸۷ش، عنوان: «مبانی یا زیرساخت‌های فکری در فهم قرآن»، ۴۰۰-۳۹۰.

۱. مانند سخن مسروق بن أجدع همدانی تابعی، ن.ک: ابن عساکر، پیشین، ج ۳۹: ۱۰۶؛ ابن سعد، پیشین، ج ۲: ۳۴۳، ابن اثیر، بی‌تا، ج ۱: ۲۸.

در روایت فوق، حضرت علی علیه السلام با بکارگیری عقل و برهان عقلی، آیه مورد بحث^۴ را تفسیر نموده و نشان می‌دهد کسی که غذا می‌خورد، بدین معناست که جسم دارد و چنین کسی نمی‌تواند خدا باشد. این روایت، ضمن آنکه ادعای مسیحیان را مبنی بر الوهیت عیسی علیه السلام^۵ مردود می‌نماید، به وضوح دلالت دارد که عقل تا چه اندازه در فهم آیات، معتبر است، به طوریکه بدون چنین استدلال عقلی، آنچنان برداشتی محال می‌باشد.

۲-۳- روایت دوم

«قَالَ الرضا عليه السلام: قَالَ عَزَّ وَجَلَّ مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَأَنَّا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ وَمَعْنَاهُ أَنَّهُمَا كَأَنَّا يَتَعَوَّطَانِ فَمَنْ ادَّعَى لِلأَنْبِيَاءِ رُبُوبِيَّةً أَوْ ادَّعَى لِلأَيْمَةِ رُبُوبِيَّةً أَوْ نُبُوَّةً أَوْ لغيرِ الأَيْمَةِ إِمَامَةً فَنَحْنُ مِنْهُ بِرَاءٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» (ابن بابویه، ۱۴۰۴ق، ج ۲: ۲۰۱؛ مجلسی، بی تا، ج ۲۵: ۱۳۵).

امام هشتم علیه السلام نیز در روایتی مشابه روایت اول، خطاب به مأمون، با بهره‌گیری از برهان عقلی، بر نبوت عیسی علیه السلام تأکید نموده و ادعای بدون دلیل و ضابطه هر گونه رتبه‌ای را مردود می‌شمارد و از معتقدان به چنین عقاید فاسدی براءت می‌جوید.

۳-۳- روایت سوم

«قال الرضا(ع):... فَإِذَا أَنْتُمْ الْحَدِيثُ عَنِّي فَأَعْرِضُوهُ عَلَيَّ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّتِي، فَمَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّتِي فَخُذُوا بِهِ، وَ مَاخَالَفَ كِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّتِي فَلَا تَأْخُذُوا بِهِ، وَلَيْسَ يُوَافِقُ هَذَا الْخَبَرَ كِتَابَ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَّمْنَا مَاتُوسُوسُ بِهِ نَفْسَهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ) فَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَفِيَ عَلَيْهِ رِضَاءُ أَبِي بَكْرٍ مِنْ سَخَطِهِ! حَتَّى سَأَلَ

ندارد. ^۱ آنگاه که معصوم علیه السلام می‌فرماید: «بین ایمان و کفر، فاصله‌ای جز قلت عقل نیست»، نمی‌شود تصور نمود که عقل در قرآن راه نداشته باشد، چه، ایمان، همان باور داشتن قرآن و عمل به دستورات آن است. چگونه ممکن است کارایی عقل را نادیده گرفت و حال آنکه امیرالمؤمنین علیه السلام (نهج البلاغه، خطبه اول)، هدف خلقت انبیاء را استخراج دلائل عقول و بکارگیری آن دانسته است (رک. اخوان مقدم، ۱۳۸۹، ج ۴: ۸۵). به کمک عقل است که می‌توان به فهم صحیحی از آیات قرآن دست یافت. به‌عنوان مثال اگر در ظاهر آیه‌ای از «گفت و شنود»، یا «وجه» و «ید» داشتن خداوند و این قبیل امور مادی سخن به میان آمده باشد، چون عقل، وجود مادی و جسمانی را برای خداوند محال می‌داند، بنابراین در مقام فهم درست آیه بر می‌آید و آنرا به گونه‌ای درک می‌کند که با مقدمات مقبول عقلی منافاتی نداشته باشد (جوادی آملی، ۱۳۸۳: ۴۴۹). اگر چه لازم به تذکر است که دینه‌شناس و دینه‌شکاف، پیامبر اکرم و اوصیای او هستند و هر کس بخواهد به فهم دقیق برسد و عقل را به درستی بکار بندد، باید از وحی کمک گرفته و به عالم علم الهی یعنی آن بزرگواران متصل گردد، و از مبانی و اصول ایشان پیروی نماید.^۳ اکنون نگاهی به هفت روایت:

۱-۳- روایت اول

«قال امیرالمؤمنین علی علیه السلام: ... أَلَمْ تَسْمَعْ إِلَيَّ قَوْلِهِ فِي صِفَةِ عَيْسَى حَيْثُ قَالَ فِيهِ وَفِي أُمِّهِ: كَأَنَّا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ، يَعْنِي أَنَّ مَنْ أَكَلَ الطَّعَامَ كَانَ لَهُ ثِقَلٌ وَمَنْ كَانَ لَهُ ثِقَلٌ فَهُوَ بَعِيدٌ مِمَّا ادَّعَتْهُ النَّصْرَى لِابْنِ مَرْيَمَ» (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱: ۲۴۹).

^۱ رابطه علم و فهم، با عقل بسیار مهم است و چون ارتباط مستقیم با بحث ما ندارد، علاقمندان رجوع کنند به کتاب: علیرضا رحیمیان، مسئله علم، انتشارات منیر، چاپ اول، ۱۳۸۵ش: ۲۱۸-۱۵۹.

^۲ کلینی، پیشین، ج ۱: ۲۸. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ لَيْسَ بَيْنَ الْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ إِلَّا قَلْبُ الْعَقْلِ...

^۳ ن.ک: محمدرضا حکیمی، مقام عقل، قم: انتشارات دلیل ما، چاپ اول، ۱۳۸۳ش: ۷۲.

^۴ «مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَأَنَّا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ أَنْظَرُ كَيْفَ نُبَيِّنُ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ أَنْظَرُ أَنِّي يُؤْفِكُون» (المائدة/۷۵).

۴-۴- روایت چهارم

«عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى قَالَ: سَأَلَنِي أَبُو قُرَّةَ الْمُحَدَّثُ صَاحِبُ شُرْمَةَ أَنْ أَدْخِلَهُ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا (ع) فَاسْتَأْذَنَهُ فَأَذِنَ لَهُ فَدَخَلَ فَسَأَلَهُ عَنْ أَشْيَاءَ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ وَالْفَرَائِضِ وَالْأَحْكَامِ، حَتَّى بَلَغَ سُؤْلَهُ إِلَى التَّوْحِيدِ، فَقَالَ لَهُ أَخْبِرْنِي جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ...» (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲: ۴۰۵).

صفوان می‌گوید که ابو قرّة محدث، از من خواست که ترتیب ملاقات او را با امام رضا (ع) بدهم. من از حضرتش اذن خواستم و ایشان اجازه فرمود. ابو قره خدمت امام شرفیاب شد و مسائل فراوانی درباره حلال و حرام و فرائض و احکام پرسید تا این که به مسائلی چند مربوط به توحید رسید و پرسید: مرا خبر ده...

این روایت، طولانی و بسیار سودمند است و امام رضا (ع) در آن، با براهین عقلی بسیار متقن، آیات فراوانی^۳ را تبیین نموده، و تشابه برخی را برطرف ساخته، و شبهه‌های متعددی را که درباره صفات خداوند و مراتب توحید مطرح شده - از قبیل جزء داشتن خدا، غضب نمودن خدا، رؤیت خدا، استواء و مکان داشتن خدا، و مانند آنرا - به کمک عقل برطرف فرموده است.

۴-۵- روایت پنجم

«قال امير المؤمنين علي (ع): ... ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ لِسَعَةِ رَحْمَتِهِ وَرَأْفَتِهِ بِخَلْقِهِ وَعِلْمِهِ بِمَا يُحْدِثُهُ الْمُبْدُلُونَ مِنْ تَغْيِيرِ كِتَابِهِ قَسَمَكَ لَأَمَّهُ ثَلَاثَةَ أَقْسَامٍ؛ فَجَعَلَ قِسْمًا مِنْهُ يَعْرِفُهُ الْعَالِمُ وَالْجَاهِلُ، وَقِسْمًا لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا مَنْ صَفَا ذَهْنَهُ وَلَطَفَ حِسَّهُ وَصَحَّ تَمَيُّزُهُ، مِمَّنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَقِسْمًا لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا اللَّهُ وَأُمَّنَاؤُهُ...» - یعنی: خداوند تعالی به سبب وسعت رحمت و رأفتی که به مخلوقاتش دارد، و می‌داند که برخی از مردم چگونه کلام خدا را تغییر می‌دهند، به

عَنْ مَكُونٍ سِرَّهُ؟ هَذَا مُسْتَحِيلٌ فِي الْعُقُولِ...» (مجلسی، بی تا، ج ۵: ۸۰؛ طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲: ۴۴۹).

امام رضا علیه السلام در مناظره طولانی با یحیی بن اکثم بر مسئله اهمیت عقل، و کاربرد آن در فهم قرآن و نیز حدیث، خصوصاً در حوزه عرضه روایات به قرآن کریم، بارها تصریح نموده و با عبارت «چنین چیزی عقلاً محال است» بر اعتبار عقل تأکید فرمود. ایشان ضمن اشاره به روایت معروف پیامبر (ص)، که از «فراوانی دروغ پردازان» خبر داده‌اند، و نیز دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله مبنی بر لزوم عرضه چنین اخباری به قرآن جهت پالایش آنها، به زیبایی از عقل در فهم آیه شریفه، سود جسته و در کنار آن، جعلی بودن روایت را نیز اثبات می‌فرماید.

ماجرا از این قرار است که یحیی بن اکثم در حضور مأمون و جمع کثیری از مردم، از امام می‌پرسد: «نظر شما درباره این روایت چیست که: جبرئیل بر پیامبر نازل شده و گفت که خدایت سلام می‌رساند و می‌گوید که از ابوبکر سؤال کن آیا از من راضی هست یا نه؟ زیرا من از او راضیم!!». امام هشتم علیه السلام با استناد به قرآن می‌فرماید که طبق این آیه شریفه (ق/۱۶)، خداوند از همه خطورات نفسانی انسان آگاه است، پس چطور می‌شود که از رضایت یا عدم رضایت ابوبکر خبر نداشته باشد، تا لازم بیاید از پیامبرش درخواست کند که از وی بپرسد. چنین امری عقلاً محال است.

در ادامه همین روایت شریف، حضرت رضا علیه السلام با استدلال عقلی بر چند آیه دیگر، روایات جعلی مشابه را در فضایل شیخین عقلاً محال شمرده و مردود دانسته‌اند. نیز در روایات دیگر، اهل بیت علیهم السلام با جمله «هَذَا مُسْتَحِيلٌ فِي الْعُقُولِ» و عبارات مشابه، بر مبنا بودن عقل تصریح نموده‌اند.^۲

^۳ مانند سوره شوری/۱۱ و سوره طه/۱۱۰ و ۱۱۳، و سوره

انبیاء/۲ و سوره انعام/۱۰۳ و سوره نجم/۱۸۳، و سوره زحرف/۸۴ و سوره اعراف/۱۸ و ۵۴ و سوره فصلت/۱۱ و سوره حدید/۴ و سوره بقره/۲۹ و سوره جاثیه/۶.

^۱ مانند: سوره حج/۷۵ و سوره احزاب/۷ و سوره انفال/۳۳.

^۲ مانند مجلسی، پیشین، ج ۵: ۵۱؛ محدث اربلی، پیشین، ج ۲: ۴۹۱؛ سیدمهدی حجازی، پیشین: ۳۷۴ و ...

۳-۶- روایت ششم

«قَالَ الْبَاقِرُ (ع) فِي خَبَرٍ طَوِيلٍ فِي تَفْسِيرِ الْمَصِّ فَمَنْ زَعَمَ أَنْ كِتَابَ اللَّهِ مُبْهَمٌ فَقَدْ هَلَكَ...» (طبرسی، ۱۳۸۵ق: ۱۵۳) - یعنی: در روایتی طولانی در تفسیر المص امام محمد بن علی الباقر (ع) فرمود هر کس گمان کند کتاب خدا مبهم است، هلاک می‌شود.

از آنجا که عقل نور است، هر جا باشد ضامن روشنائی، و موجب عدم ظلمت و عدم ابهام خواهد بود. اگر جائی ابهام باشد، نشانه عدم وضوح و عدم روشنائی است. پس اگر در قرآن، ابهامی نیست، بدین معناست که نور عقل بدان راه دارد.

۳-۷- روایت هفتم

امام کاظم (ع) به هشام فرمود:

«إِنَّ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حُجَّتَيْنِ، حُجَّةً ظَاهِرَةً وَحُجَّةً بَاطِنَةً؛ فَأَمَّا الظَّاهِرَةُ فَالرُّسُلُ وَالْأَنْبِيَاءُ وَالْأَنْبِيَاءُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَأَمَّا الْبَاطِنَةُ فَالْعُقُولُ. يَا هِشَامُ إِنَّ الْعَاقِلَ الَّذِي لَا يَشْغَلُ الْحَلَالَ شُكْرَهُ، وَلَا يَغْلِبُ الْحَرَامُ صَبْرَهُ. يَا هِشَامُ مَنْسَلَطٌ ثَلَاثًا عَلَى ثَلَاثٍ فَكَأَنَّمَا أَعَانَ هَوَاهُ عَلَى هَدْمِ عَقْلِهِ، مَنْ أَظْلَمَ نُورُ فِكْرِهِ بِطُولِ أَمَلِهِ، وَمَحَا طَرَائِفَ حِكْمَتِهِ بِفُضُولِ كَلَامِهِ، وَأَطْفَأَ نُورَ عِبْرَتِهِ بِشَهَوَاتِ نَفْسِهِ، فَكَأَنَّمَا أَعَانَ هَوَاهُ عَلَى هَدْمِ عَقْلِهِ؛ وَمَنْ هَدَمَ عَقْلَهُ أَفْسَدَ عَلَيْهِ دِينَهُ وَدُنْيَاهُ.»

طبق این فرمایش امام (ع) عقل در مقام حجیت از طرف خدا، با پیامبران هم رتبه است و این، شأن و مقام عقل را می‌رساند.^۱ به علاوه، با این که عقل خودش بالاستقلال حجت است، در حجیت حجیت

همین دلیل سخنان خویش را به سه گروه تقسیم فرمود: قسمتی از آن را عالم و جاهل می‌فهمند؛ و قسمتی دیگر را جز آنان که برخوردار از ذهنی مصفاً و حسّی لطیف و قدرت تمیزند، نمی‌دانند؛ همان‌ها که خداوند برای اسلام شرح صدرشان عطا فرموده؛ و قسمتی دیگر را نمی‌دانند جز خود خدا و امین‌های وحی او... (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۷: ۱۹۴؛ بحرانی، ج ۵: ۸۳۸).

با آن که حضرت علی (ع) در مقام اثبات این است که فهم یک بخش از سه بخش قرآن، خاصّ امناء خداوند است، ولی نمی‌توان انکار کرد که در دو بخش دیگر مردم را شریک فرموده است؛ زیرا مسلماً «عرفان» و شناخت آیات، که در روایت بدان تصریح شده، بدون عقل ممکن نیست. به علاوه اگر «راسخون در علم» را که در ادامه روایت بدان اشاره شده، عام بگیریم و شامل دینداران خردورز بدانیم، در فهم حوزه سوم هم برخی از انسان‌های «راسخ در علم» در کنار معصومان علیهم السلام حضور دارند. گویا امام (ع) اراده فرموده تنها کسانی را از این حوزه خارج فرماید که چنین شایستگی را ندارند و راسخ در علم هم نیستند، و اهل باطل هستند، لذا در ادامه می‌فرماید: «وَإِنَّمَا فَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ لِئَلَّا يَدَّعَى أَهْلُ الْبَاطِلِ مِنَ الْمُسْتَوَلِينَ عَلَى مِيرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ مَا لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُمْ، وَيَقُودَهُمَا لِإِضْطِرَارٍ إِلَى الْإِيْتِمَارِ لِمَنْ وَلَّاهُ أَمْرَهُمْ فَاسْتَكْبَرُوا عَنْ طَاعَتِهِ تَعَزُّزًا...» -

یعنی: خداوند کتابش را اینچنین بر سه قسم نمود تا اولاً آنانکه اهل باطل بوده و بر میراث رسول خدا تسلط یافتند، نتوانند ادعا کنند که علم به قرآن دارند (و همه قرآن را می‌فهمند)، زیرا برای ایشان چنین علمی مقدر نشده است؛ و ثانیاً برای این بود که این اضطرار و بیچارگی، آنها را به سوی پذیرفتن وایان الهی سوق دهد، ولی باز هم از روی عناد، نپذیرفتند...

^۱ در مورد اشتراک پیامبران و عقل در حجیت، ن. کز. مقاله «قرآن و نقش پیامبران در شکوفائی عقل» از نگارنده همین رساله، مجموعه مقالات بیست و پنجمین دوره مسابقات قرآن کریم (نشر معاونت فرهنگی سازمان اوقاف و امور خیریه، چاپ اول، ۱۳۸۷ش، ج ۴: ۱۰۱).

دینی، که قرآن اهم آنان است، زمینه شکوفایی دفائن عقول فراهم می‌شود (جوادی آملی، ۱۳۸۶: ۵۳).

۴- ارتباط عقل با فرآیند تفسیر و تأویل

صرف نظر از دو جریان افراطی و تفریطی در ارتباط با عقل و قرآن، که یکی نقش عقل و بررسی‌های عقلانی را در تفسیر نادیده انگاشته و به ظاهر قرآن، یا روایات تفسیری بسنده نموده، و جریان ظاهرگرایان یا رأی‌گروان را ایجاد کرده‌اند؛ و دیگری نقش عقل را به اندازه‌ای در فهم قرآن پُررنگ نموده که جایگاه سنت را نادیده انگاشته و جریان‌های قرآن‌گرایی افراطی^۱ را بوجود آوردند، صرف نظر از این دو دیدگاه، تأثیر شگرف عقل در فهم قرآن از دیدگاه مکتب اهل بیت علیهم‌السلام امری انکارناپذیر است. این تأثیر، هم در حوزه تفسیر قرآن و هم در حوزه تأویل قرآن قابل توجه است، اما رعایت حدود آن نیز اهمیت فراوان دارد. کارآیی عقل در حوزه تفسیر، آن است که مفسر طبق اصول و روشی که اهل بیت علیهم‌السلام ارائه فرموده‌اند، از معارف قرآن بهره‌برداری نموده و تفسیر آنرا بیان نماید. اما در حوزه تأویل، به جهت ظرافت و حساسیت آن، شرایط مشکل‌تری حاکم است و در نتیجه مهالک و آسیب‌های آن نیز عمیق‌تر می‌باشد. درست است که معارف و مقاصد قرآن، صرفاً در معانی ظاهری آن خلاصه نمی‌شود، بلکه مقاصد عمیق‌تری در ورای ظاهر نهفته است، اما این بدان معنا نیست که باطن بتواند ظاهر را ابطال کند، بلکه به منزله روحی است که جسم خود را حیات می‌بخشد (طباطبایی، ۱۳۸۰: ۱۱۳). بر این اساس، در برداشت باطن و تأویل از قرآن نمی‌توان رأی محورانه عمل نمود. افراط در تأثیر عقل در حوزه تأویلات و بواطن قرآن نیز، در طول تاریخ جریان‌های انحرافی وسیعی بوجود آورده است

دیگر، یعنی انبیاء و ائمه علیهم‌السلام نیز دخیل می‌باشد، زیرا بدون عقل، راهی به فهم حجیت ایشان نیست. از سوی دیگر نشانه اثبات نبوت پیامبر(ص)، و سند پیامبری و معجزه ایشان قرآن است، و نمی‌توان گفت که عقل در فهم آن دخالت ندارد.

در ادامه روایت فوق، امام هفتم(ع) به مواردی از آثار عقل، و نیز اوصاف عاقلان می‌پردازد. توجه به این نکته ضروری است که در منابع روایی، علاوه بر هفت حدیث فوق و مشابه‌های آنها، احادیث فراوانی وجود دارد که در آنها سخن از صفات عاقلان به میان آمده، و دقت در آنها به روشنی ثابت می‌کند که مضمون آنها با مضامین آیات الهی که در آنها بیان ویژگی‌های اولوالالباب و اصحاب خرد آمده، مشابه است. پس چگونه می‌توان ادعا کرد که عقل، این روایات را می‌فهمد ولی قرآن را نه؛ یا چگونه ممکن است که استفاده از عقل، آن‌همه در روایات سفارش شده باشد، اما برای فهم کتاب خدا راهنما نباشد. به فرازهای این روایت توجه کنید:

«قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صِفَةُ الْعَاقِلِ أَنْ يَحْلُمَ عَمَّنْ جَهَلَ عَلَيْهِ، وَيَتَجَاوَزَ عَمَّنْ ظَلَمَهُ، وَيَتَوَاضَعَ لِمَنْ هُوَ دُونَهُ، وَيُسَابِقَ مَنْ فَوْقَهُ فِي طَلَبِ الْبِرِّ، وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَتَكَلَّمَ تَدَبَّرَ، فَإِنْ كَانَ خَيْرًا تَكَلَّمَ فَغَنِمَ، وَإِنْ كَانَ شَرًّا سَكَتَ فَسَلِمَ، وَإِذَا عَرَضَتْ لَهُ فِتْنَةٌ اسْتَعَصَمَ بِاللَّهِ، وَأَمْسَكَ يَدَهُ وَلِسَانَهُ، وَإِذَا رَأَى فَضِيلَةً أَنْ تَهْزِيهَا، لَا يُفَارِقُهَا الْحَيَاءُ، وَلَا يَبْدُو مِنْهُ الْحِرْصُ، فَتِلْكَ عَشْرُ خِصَالٍ يُعْرِفُ بِهَا الْعَاقِلُ» (مجلسی، بی تا، ج ۱: ۱۲۹).

مضامین فوق با آیات متعددی از قرآن مشابهت دارد. ارتباط عقل در فهم این آیات و روایات، و نیز عمل کردن به آنها، بر کسی پوشیده نیست، و عموم محققان، سطحی از استنتاج را برای همگان ممکن شمرده و معتقدند بوسیله استنتاج و استفتاء از متون

^۱ تفصیل این جریان‌ها و نمونه‌های آنرا ببینید در: اسعدی، پیشین: ۳۶۷ به بعد.

مگر آنکه برای آن در قرآن اصلی وجود دارد، ولی عقول مردم به آن نمی‌رسد.

روایت دوم: ثابت ثمالی^۲ از امام سجاده (ع) نقل می‌کند که فرمود: «إِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْعُقُولِ النَّاقِصَةِ وَالْأَرَاءِ الْبَاطِلَةِ وَالْمَقَاسِ الْفَاسِدَةِ، وَلَا يُصَابُ إِلَّا بِالتَّسْلِيمِ، فَمَنْ سَلَّمَ لَنَا سَلِمَ وَمَنْ اهْتَدَىٰ بِنَا هُدَىٰ وَمَنْ دَانَ بِالْقِيَاسِ وَالرَّأْيِ هَلَكَ وَمَنْ وَجَدَ فِي نَفْسِهِ شَيْئًا مِمَّا نَقُولُهُ أَوْ تَقْضِيهِ حَرَجًا كَفَرَ بِالَّذِي أَنْزَلَ السَّبْعَ الْمَنَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ» (بروجردی، ۱۳۹۹، ج ۱: ۳۳۴؛ ابن بابویه، ۱۴۰۵ق: ۳۲۹) - یعنی: دین خدا با عقل‌های ناقص و آرای باطل و قیاس‌های فاسد به هدف نمی‌رسد و به واقع اصابت نمی‌کند؛ فقط از راه تسلیم می‌توان به واقع رسید. پس هر که تسلیم ما باشد، سالم می‌ماند و هر کس به ما اقتدا کند، هدایت می‌شود و هر کس به رأی و قیاس عمل نماید، هلاک می‌گردد، و هر کس آنچه ما گفتیم یا حکم کردیم بر او گران آید، به قرآن کافر شده است در حالیکه نمی‌داند.

روایت سوم: امام صادق (ع) بعد از بیان اهمیت فهم قرآن و نهی از تفسیر به رأی، و توجه دادن به وجود ظاهر و بطن در قرآن، به جابر بن یزید فرمود: «وَلَيْسَ شَيْءٌ أَبْعَدُ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ» (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۸: ۱۴۲؛ عیاشی، بی‌تا، ج ۱: ۲۲). - حضرت در ادامه به سطوح هر آیه اشاره فرموده که: گاه اول آیه درباره چیزی و آخر آن درباره چیزی دیگر است، و آن کلام پیوسته‌ای است که به چندگونه قابل معناکردن است (و به همین علت از عقول مردم دور است).

این سه روایت را از آن رو انتخاب کردیم که در آنها به واژه عقل تصریح شده، ولی روایات

(اسعدی، ۱۳۸۵: ۲۵)، اگر چه اطلاق کاربرد «عقل» به چنین برداشت‌هایی با مسامحه همراه است.

۵- راهکارهای اهل بیت علیهم السلام در بکارگیری عقل

گفته آمد که در جریان تعامل با قرآن صرف نظر از حد صواب و تعادل، پیوسته دو نوع برخورد افراطی و تفریطی، مسلمانان را به راه غلط کشانده است. اهل بیت علیهم السلام نیز همواره با این دو جریان منحرف، مبارزه کرده و با سخنان نورانی خویش، راه‌گشای هدایت‌جویان شده‌اند. این دو جریان عبارتند از عقل‌گرایی افراطی و تعطیل عقل و تعقل.^۱ در هنگام مطالعه احادیث اهل بیت (ع)، لزوم توجه شخص بصیر به فضای مخاطب و نیز نوع مخاطب بر کسی پوشیده نیست. نیز آینده‌نگری و نگرانی معصومان از وقایع احتمالی، حتی در آینده دور، موجب شده که با پیش‌بینی برخی حوادث، راهکارهایی برای حل آن ارائه دهند. بر همین اساس، در بین روایات ایشان، گاه به سخنانی برمی‌خوریم که به نظر می‌رسد مخالف عقل‌ورزی بوده و به تعطیل عقل بینجامد. اینک به بررسی آنها می‌پردازیم.

۱-۵- روایات ناظر بر عدم کارآیی عقل در فهم قرآن در منابع روایی، به احادیثی بر می‌خوریم که تصریح یا اشاره به ضعف عقول داشته و دست عقل را از دامن قرآن، احکام و معارف الهی آن کوتاه ساخته است. اینک سه نمونه از این روایات را نقل نموده و سپس مورد بررسی قرار می‌دهیم:

روایت اول: امام صادق (ع) فرمود: «مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَلَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۶۰) - یعنی: هیچ امری نیست که محل نزاع دو نفر باشد،

^۲ وی همان ثابت بن دینار معروف به ابوحزمه ثمالی است که ثقه می‌باشد. خوئی، معجم رجال، ج ۳: ۳۸۵.

^۱ که به دو شکل می‌تواند ظهور یابد: توقف در ظواهر قرآن، و یا اکتفا به سنت تفسیری، تفاوت دو قسم روشن است.

بر این اساس ضعف عقل که در روایت اول بدان اشاره شده، ناظر بر همین مسئله است و هیچ تناقضی با احادیث مدح عقل ندارد و ادامه همان حدیث نیز که تأکید بر پیروی اهل بیت علیهم السلام دارد، تأیید این مدعاست.

وجه دوم: از آنجا که پیروی از رأی و قیاس، خصوصاً در عهد صادقین (ع) توسط ابوحنیفه و یاران او رواج یافته بود، اهل بیت علیهم السلام مبارزه گسترده‌ای را در برابر این آفت عظیم آغاز نمودند. خصوصاً در حوزه احکام، معصومان علیهم السلام به هیچ وجه رواج قیاس را که وجه افتراق فقه فریقین نیز می‌باشد، تحمل نکرده و در سخنان متعددی عدم رضایت خود را ابراز می‌نمودند. آغاز این انحراف از عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده، و به همین سبب ایشان نهی شدید نموده، فرمود: «مَنْ عَمِلَ بِالْمَقَایِیسِ فَقَدْ هَلَكَ وَأَهْلَكَ» (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۴۳؛ ابن بابویه، ۱۴۰۰: ۴۲۱)، و نیز راوی از امام ششم (ع) نقل می‌کند: «قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ إِنَّ أَصْحَابَ الْمَقَایِیسِ طَلَبُوا الْعِلْمَ بِالْمَقَایِیسِ، فَلَمْ تَزِدْهُمْ الْمَقَایِیسُ مِنَ الْحَقِّ إِلَّا بُعْدًا، وَإِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْمَقَایِیسِ» (مجلسی، بی تا، ج ۲: ۳۱۵؛ کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۵۶) - یعنی: اصحاب قیاس، با این کار به دنبال علم هستند، در حالی که فقط از آن دور می‌شوند، و همانا دین خدا بوسیله قیاس اصابت به حق نمی‌کند. حتی در برخی روایات، به شخص قیاس کننده نیز تصریح شده و عمل او منکر شمرده شده است.^۲ زیرا درست است که دلیل عقلی، قطعی و علم‌آور و لذا حجت است، و هیچ دلیلی چنین حجیتی را انکار نمی‌کند، ولی قیاس و استحسان، مفید ظن و گمانند و لذا دلیل قطعی نیستند بنابر این حجیت ندارند (صدر، ۱۴۱۰: ۳۶۵). حدیث دوم و احادیث فراوان مشابه

دیگری نیز وجود دارد که در آنها چنین تصریحی نیست، اگر چه معنایی مشابه احادیث فوق، در بیان ضعف عقل دارند.^۱

۵-۲- رفع تعارض از روایات ناظر بر عدم حجیت عقل در فهم قرآن (در پنج وجه)

جهت رفع تعارض ظاهری از دو گروه روایات فوق، که برخی ناظر بر حجیت عقل در حوزه فهم قرآن و برخی ناظر بر عدم حجیت آن هستند، چند وجه بیان می‌شود:

وجه اول: احکام عملی در قرآن کریم به شکل مجمل آمده و تفصیل آن فقط به دست عالمان قرآن است و ایشان نیز نه بر اساس عقل خود، که بر اساس ارتباط با شارع مقدس یعنی خداوند تبیین می‌فرمایند. لذا هیچ عقلی را یارای آن نیست که بتواند مسائل تفصیلی حج و نماز و زکات و غیر آن، که رئوسش در قرآن آمده، بیان کند، چون از حوزه عقل، خارج و در حوزه شرع است. بر این اساس، نمی‌توان دستورات دین را با عقل سنجید و اگر ثابت شد که دستوری جزء دین است، مخالفت عقل سودی ندارد (حکیم، ۱۴۱۲: ۲۹۳). این بدان معناست که عقل، استقلالی در درک احکام و فلسفه آن ندارد (مظفر، بی تا، ج ۲: ۱۲۴).

حتی برای استنباط احکام، بر طبق آیات و روایات موجود نیز، نیاز به علوم مقدماتی متعددی هست، و روایاتی که از افتاء بدون علم، و بدون واجدیت مقدمات لازم، نهی شدید نموده و انجام دهنده چنین کاری را به هلاکت خودش و هلاک ساختن دیگران وعید داده، ناظر به همین حوزه است. مانند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَهُوَ لَا يَعْلَمُ النَّاسِيخَ مِنَ الْمُنْسُوخِ وَالْمُحْكَمَ مِنَ الْمُتَشَابِهِ فَقَدْ هَلَكَ وَأَهْلَكَ» (ابن بابویه، ۱۴۰۰: ۴۲۱؛ مجلسی، بی تا، ج ۲: ۱۲۱، ۲۹۸؛ ج ۴۷: ۵۰).

^۲ «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ ضَلَّ عِلْمُ ابْنِ شُبْرُمَةَ... إِنَّ أَصْحَابَ الْقِيَاسِ طَلَبُوا الْعِلْمَ بِالْقِيَاسِ فَلَمْ يَزِدْهُمْ مِنَ الْحَقِّ إِلَّا بُعْدًا وَإِنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْقِيَاسِ». (مجلسی، پیشین، ج ۲۶: ۳۳؛ کلینی، پیشین، ج ۱: ۵۷).

^۱ ن.ک: حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۸: ۲۴ و ۳۱؛ مجلسی، پیشین، ج

۲: ۳۱۳؛ برقی، پیشین، ج ۱: ۳۳۱ و ۳۳۶.

ناقض این همه آیات و روایات باشد، باید به نوعی توجیه شده و یا مردود اعلام شود.^۲

۶- اهمیت توجه به حوزه کارایی عقل و تلقی صحیح از آن

وجود روایات سه‌گانه فوق و مشابه آن، اگر چه دست آویز کسانی شده که خواسته یا ناخواسته، عقل را تضعیف نموده، و قرآن را از حوزه فهم مردم و در نتیجه از حوزه زندگی آنان خارج کرده‌اند، ولی تأمل در آنها به روشنی نشان می‌دهد که غرض اهل بیت علیهم السلام مذموم شمردن عقل یا عدم کارایی آن نیست، بلکه هدف ایشان فقط روشن کردن محدوده آن و نیز جلوگیری از افراط در توانایی‌های آن است و به قصد ممانعت از آسان‌نگاری فهم کلام الله صادر شده است.

۷- عواقب عقل‌گرایی افراطی

گرایش بی‌ضابطه به اعتبار و حجیت عقل، و معتبر دانستن آن در حوزه‌هایی که نباید، آفت‌های تفسیری زیر را به دنبال دارد:

۷-۱ آفت اول: دوری از اهل بیت علیهم السلام

بزرگ‌ترین آفت عدم توجه به میزان کارایی عقل، فراموشی شأن اهل بیت علیهم السلام و دوری از ایشان است، که طبق فرمایش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در حدیث ثقلین، پیامدی جز گمراهی ندارد. کسانی که از یک‌سو عقل را در فهم همه سطوح قرآنی دخیل دانسته و از سوی دیگر «بیان بودن قرآن» را به شکلی ناصواب باور کرده‌اند، سقوطشان در چنین ورطه ضلالت، قطعی است. در

^۲ برخی محققان سند برخی از این گونه احادیث را که دلالت بر دوری قرآن از تعقل دارند، مرسل و ضعیف دانسته‌اند، اگر چه خود، صرف نظر از سند، متن این احادیث را توجیه و قابل قبول تلقی نموده‌اند. کن: علی اکبر، بابایی و دیگران، روش‌شناسی تفسیر قرآن، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه، چاپ اول، ۱۳۷۹ش: ۵۰-۴۶.

آن، از همین باب است و تناقضی با مدح و اعتبار عقل، خصوصاً در حوزه فهم قرآن ندارد.

وجه سوم: جامعیت قرآن و تبیان همه چیز بودن آن، از مسلمات قرآنی و حدیثی، و لازمه خاتمیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و جاودانگی اسلام است، اما این «تبیان بودن»، به هر معنایی که باشد، برای کیست؟ روایات فراوانی که ناظر به صفات قرآن و سطوح آن است، و نیز ناظر به انحصار فهم قرآن به اهل بیت علیهم السلام است، شکی باقی نمی‌گذارد که استخراج آن سطح از بیان فقط به دست معصومان علیهم السلام بوده و دست عقول، از آن کوتاه می‌باشد؛ زیرا اساساً مرتبط با حوزه وحی است و عقل با آن سنخیت ندارد. فرمایش امیرالمؤمنین علی (ع) مبنی بر تقسیم شدن معارف قرآن به سه قسم، نیز ناظر بر همین تفاوت سطوح است.^۱ روایت اول، که آغازش حاکی از جامعیت قرآن است، پایانش ناظر به مطلب فوق می‌باشد و هیچ تناقضی با کارایی عقل ندارد.

وجه چهارم: زبان ویژه قرآن، ذو وجوه و نیز ذوبطون بودن آن، و وجود لایه‌های متعدد معنایی، موجب شده که یک متن ساده نباشد. روایت سوم خطاب به جابر، ناظر بر همین مطلب است و تصریح دارد که تفسیر چنین متنی، کار ساده‌ای نیست.

واضح است که در روایت مذکور، سخن از بُعد و دوری است، نه امتناع و عدم امکان. لذا تناقضی با روایات حجیت عقل نداشته و تنها تأکید بر صعوبت امر تفسیر دارد. وجه پنجم: دانستیم که در باب مدح عقل و تعقل، تا چه میزان در قرآن و سنت تأکید شده، و اگر روایتی یافت شد، که به طور جدی، و غیر قابل جمع،

^۱ ر.کن: اصل قابل فهم بودن قرآن در همین پژوهش که متن این روایت طولانی آمده است.

بخش تقسیم فرموده و فهم هر بخشی را مخصوص عده‌ای شمرده‌اند، به روشنی ناظر به همین تفاوت‌هاست و ادامه همان روایت، به فلسفه این تفاوت به زیبایی تأکید دارد: «وَإِنَّمَا فَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ لِيُمَلِّأَ بِدَعْوَىٰ أَهْلِ الْبَاطِلِ مِنَ الْمُسْتَوَلِينَ عَلَىٰ مِيرَاثِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ عِلْمِ الْكِتَابِ مَا لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُمْ...» (فیض کاشانی، ۱۴۱۶ق، ج ۱: ۴۸؛ طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱: ۲۵۳). این تقسیم را تنها از آن جهت انجام داد تا اهل باطل که بر میراث رسول خدا از علم کتاب، دست‌درازی کردند، نسبت به آن چیزی که خدا در اختیارشان قرار نداده، نتوانند ادعایی داشته باشند، و اضطرار مجبورشان کند تا برای فهم مطلب نزد اولیای خدا روند.

۷-۲- آفت دوم: تأویل‌های غلط

آفت دیگری که پیامد عقل‌گرایی افراطی است، ورود به حوزه تأویل متشابهات، بدون مراعات ضوابط آن است. در روش معتبر فهم قرآن، تأویل به معنای بازگرداندن متشابهات به محکمت، و رفع تشابه از ظاهر آن است و همواره رویکردی استثنایی و اضطراری می‌باشد، نه فراگیر و عام؛ بدین معنا که ظواهر آیات، اعتبار و حجیت دارد، مگر آنکه دلیلی قاطع، مانع حجیت ظاهر شده، و توجیه و تأویل را ضروری سازد. اما افراط‌گرایان در موارد زیادی دست از ظواهر معتبر قرآنی کشیده و به تأویل و توجیه‌های رأی‌مدارانه و غیرمتکی به عقل، روی آورده‌اند. تأویل مادی مفاهیم غیبی و غیرطبیعی بارزترین نمونه رویکرد فوق است.^۱ این افراط در عقل‌گرایی، و به

چنین دیدگاهی، قرآن، شامل شرح و تفصیل همه نیازهای دینی شمرده شده، و آیاتی که «تبیان بودن قرآن به همه چیز» (النحل/۸۹)، و «عدم فروگذاری هیچ امری در قرآن» (الانعام/۳۸) را مطرح کرده، مورد استناد قرار می‌گیرد. لذا با این مبنا، به سنت و به عبارت دیگر به اهل بیت علیهم‌السلام نیازی دیده نمی‌شود. دو مبنای غلط این دیدگاه عبارتند از: یکی خودبسندگی قرآن و دیگری امکان نیل به تمام احکام و معارف دینی در پرتو قرآن. گرچه جامعیت قرآن، از منظر قرآن و نیز تعالیم اهل بیت علیهم‌السلام امری پذیرفته است (کلینی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۵۹)، ولی دلالت این آیات و روایات بر مبنای دوم قابل قبول نیست، بلکه هر دو مخالف آن هستند. با تکیه بر قرآن می‌توان از آیاتی یاد کرد که به ضرورت اطاعت و تبعیت از پیامبر(ص)، در احکام و اوامر و نواهی اشاره دارند و رسول خدا را بیانگر آیات و معلم کتاب معرفی می‌کنند. بنابراین در پرتو این آیات می‌توان به وضوح دریافت که اگرچه قرآن جامع همه چیز است، ولی بخشی از معارف آن با رجوع به معلمانش بدست می‌آید. در حقیقت اعتبار سنت معصومان و عالمان قرآن، خود یکی از تعالیم و مضامین قرآن است، و لذا با جامعیت آن منافاتی ندارد. به عبارت دیگر، معنای جامعیت این است که خداوند همه آنچه بشر نیاز دارد، در قرآن آورده، ولی برخی به‌طور مستقیم و قابل درک و فهم برای همه، و برخی به‌طور غیرمستقیم و دور از دسترس عقل بشر. آنچه در روایات ذکر شد، که تفسیر قرآن از عقول مردم دور است، ناظر به همین بخش می‌باشد.

با تکیه بر روایات نیز روشن است که تبیان بودن قرآن، برای همگان نیست و تنها اهل بیت علیهم‌السلام هستند که بر اساس تعالیم نبوی و علم لدنی به همه رموز قرآن آگاهند (اخوان مقدم زهره مقاله قرآن شناسی اهل بیت علیهم‌السلام - مجموعه مقالات بیست و هفتمین دوره مسابقات بین‌المللی قرآن کریم، ۱۳۸۹، جلد اول: ۱۷). روایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام که قرآن را به سه

^۱ مانند این‌که جبرئیل جلوه مجازی قوه پیامبر است؛ یا شق القمر از علائم قیامت است؛ یا زنده شدن مقتول بنی‌اسرائیل، به هوش آمدن او بعد از سکه قلبی است؛ یا مرده زنده کردن عیسی مراد نجات مردم از جهل است؛ یا معراج پیامبر همان هجرت از مکه به مدینه است؛... توضیح بیشتر و مثال‌های دیگر را ببینید در: اسعدی، پیشین: ۴۰۷-۴۰۳.

با ارزشی به نام «عقل» نیست. عقلی که بالذات نور است و از نور نیز جز پرتوافکنی و زدودن ظلمت انتظار نمی‌رود. اما در موضوع کاربرد عقل در حوزه فهم قرآن به روایات فراوانی برمی‌خوریم که بر دوگونه اصلی قابل تقسیم هستند. گونه اول که اکثریت را تشکیل می‌دهد، به تصریح یا کنایه و اشاره، ناظر بر کارایی و اعتبار عقل در فهم قرآن است و مستقیم یا غیرمستقیم از کنار گذاشتن کلام خدا به بهانه نفهمیدن آن نهی می‌کند. گونه دوم با تعبیرات مختلف ناظر بر عدم دسترسی عقل به فهم قرآن است. باید به دو نکته توجه داشت که در فهم هر مسئله‌ای از روایات معصومان علیهم السلام دخیل است. اول شناخت فضای مخاطب و سبب صدور روایت است، که چه بسا به فردی خاص نشانه رفته باشد. دوم جمع همه روایات یک زمینه، و سپس قضاوت کردن در مورد آنهاست. با توجه به این دو نکته، معلوم می‌شود که اولاً در برخی روایات نهی، افرادی خاص مقصود ائمه علیهم السلام بوده‌اند، و یا بخشی از قرآن مانند حوزه احکام مراد ایشان بوده، نه همه قرآن. ثانیاً آن همه سفارش به تعقل، و نیز ترغیب مردم به فهم قرآن، و نیز تحریض آنان به استفاده از کلام خدا نمی‌تواند دال بر عدم کارایی عقل در حوزه تفسیر باشد. البته این اعتبار و کارایی مثل هر نعمت دیگری نباید به مرحله افراط برسد که خود تبعات و پی‌آمدهایی به بار خواهد آورد.

منابع

- قرآن کریم
- نهج البلاغه
- ابن بابویه، محمدبن علی. (۱۴۰۰ق). الامالی. بیروت: اعلمی.
- _____، (۱۴۰۳ق). الخصال. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه.
- _____، (۱۴۰۴ق). عیون اخبار الرضا. بیروت: موسسه العلمی للمطبوعات.

رسمیت شناختن نتیجه آن یعنی اجتهاد، گاه تا آنجا پیش می‌رود که گفته شود: «مخالفت پیامبر جایز نیست، و زمینه‌ساز عذاب دوزخ است، ولی مخالفتی حرام است که از روی اعراض و بی‌اعتنایی باشد، اما مخالفت بر اساس رأی و مصلحت جایز بلکه از مصادیق شورا به حساب می‌آید»^۱.

۷-۳- آفت سوم: رأی گروهی

تفسیر به مثابه دانش فهم متن، دانشی روشمند و قاعده‌پذیر می‌باشد. از سوی دیگر، از آن جهت که در جستجوی شناخت مراد الهی است، و با نسبت دادن برداشت‌های تفسیری به خداوند همراه می‌گردد، تلاش پرمخاطره و بااهمیتی است. به همین سبب باید بر دلایل و پشتوانه‌های معتبر عقلی و علمی استوار گردد. نادیده گرفتن عقل برهانی و استدلالی از آسیب‌هایی است که از گذشته تاکنون دامن تفسیر را رها نکرده است. این رأی گروهی گاه در حوزه اعتقادات رخ می‌نماید، و در تبیین آیات اعتقادی و اسماء و صفات الهی و علم غیب و معاد سایه می‌افکند؛ و گاه به محدوده تفاسیل احکام شرعی تجاوز نموده و فتاوی‌ای عجیب به وجود می‌آورد.^۲ با نگاهی به این‌گونه فتاوا، روشن است که آنها فقط با استناد به قرآن ابراز نشده، بلکه پشتوانه رأی‌گرایانه دارند.

نتیجه‌گیری

آنچه از قرآن و روایات معصومان علیهم السلام برنمایانده می‌شود، چیزی جز تحسین، اعتبار و حجیت مخلوق

^۱. اسعدی، پیشین: ۴۰۷. احکامی که بر همین اساس، و بر خلاف ظاهر قرآن و سنت صادر شده ببینید در: ذهبی، ۱۳۹۶ق،

ج ۲: ۵۳۳

^۲. مانند آن‌که بر اساس آیه ۱۸۴ سوره بقره، نه روز روزه را واجب شمردن؛ یا بر اساس آیه لا حرج یک ماه روزه را در پاییز واجب نمودن؛ یا بر اساس آیه ۳۲ سوره قصص تکلف را لازم دانستن؛ یا بر اساس آیه ۶۵ سوره انفال نصاب خمس را یک دهم دانستن؛ و... ن.ک: خادم حسین الهی بخش، القرآنیون و شبهاتهم، حول السنة (طائف: مکتبه الصدیق، ۱۴۰۹ق: ۳۶۹).

- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد. (۱۴۱۰ق). *مقدمه «العبر»*. تهران: استقلال.
- اخوان مقدم، زهره. (۱۳۸۸). *قرآن و نقش پیامبران در شکوفائی عقل*. مجموعه مقالات بیست و پنجمین دوره مسابقات بین‌المللی قرآن کریم. سازمان اوقاف.
- _____، (۱۳۸۹). *اصول تفسیر قرآن برگرفته از روایات اهل بیت (ع)*. دانشگاه امام صادق (ع). پایان‌نامه دکتری.
- اسعدی، محمد. (۱۳۸۵). *سایه و لایه‌های معنایی*. قم: بوستان کتاب.
- بروجردی، حسین. (۱۳۹۹ق). *جامع الاحادیث الشیعه*. قم: حوزه علمیه.
- بنی هاشمی، محمد. (۱۳۸۵). *کتاب عقل*. تهران: نیا.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۳). *قرآن در قرآن*. قم: اسراء. چاپ هفتم.
- _____، (۱۳۸۶). *منزلت عقل در هندسه معرفت دینی*. قم: اسراء. چاپ پنجم.
- حر عاملی، محمدبن حسن. (۱۴۰۹ق). *وسائل الشیعه*. قم: آل‌البت.
- حکیم، محمدتقی. (۱۴۱۲ق). *الاصول العامه للفقّه المقارن*. قم: آل‌البت.
- خویی، ابوالقاسم. (۱۳۹۴ق). *البیان فی تفسیر القرآن*. بیروت: مؤسسه علمی المطبوعات.
- _____، (۱۴۰۲ق). *معجم رجال الحدیث*. قم: منشورات مدینه العلم آیت‌الله العظمی الخویی. چاپ دوم.
- دیلمی، حسن بن محمد. (بی‌تا). *ارشاد القلوب*. بی‌جا: مرکز الابحاث العقادیه.
- ذهبی، محمدحسین. (۱۳۹۶ق). *التفسیر و المفسرون*. مصر: دارالکتب الحدیثه.
- رجبی، محمود. (۱۳۸۷). *روش تفسیر قرآن*. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه. چاپ سوم.
- سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابوبکر. (۱۴۰۴ق). *الدر المنثور فی تفسیر المأثور*. قم:
- کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
- صدر، محمدباقر. (۱۴۱۰ق). *بحوث فی علم الاصول*. قم: نشر اسلامی.
- طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۸۰). *شیعه در اسلام*. قم: قدس رضوی. چاپ دوم.
- طبرسی، ابومنصور احمدبن علی. (۱۴۰۳ق). *الاحتجاج علی اهل اللجاج*. مشهد: مرتضی.
- طبرسی، علی بن حسن بن فضل بن حسن. (۱۳۸۵ق). *مشکاة الانوار فی غرر الاخبار*. نجف: حیدریه. چاپ دوم.
- طبری، محمدبن جریر. (۱۴۱۲ق). *جامع البیان عن تأویل القرآن*. بیروت: دارالمعرفه.
- عیاشی سمرقندی، محمدبن مسعود. (بی‌تا). *تفسیر عیاشی*. تهران: مکتب علمی اسلامی.
- فیض کاشانی، مولی محسن. (۱۴۱۶ق). *تفسیر صافی*. تهران: صدر. چاپ دوم.
- قرضاوی، یوسف. (۱۴۲۱ق). *کیف تعامل مع القرآن العظیم*. قاهره: دارالشروق. چاپ سوم.
- قرطبی، محمدبن احمد. (۱۳۶۴). *الجامع الاحکام القرآن*. تهران: ناصر خسرو.
- قماشی، سعید. (۱۳۸۴). *جایگاه عقل در استنباط احکام*. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- کلینی، محمدبن یعقوب. (۱۳۶۳). *الکافی*. تهران: اسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر. (بی‌تا). *بحار الانوار*. تهران: اسلامیه.
- محدث اربلی، علی بن سعید. (۱۳۸۱). *کشف الغمه فی معرفه الائمه*. تبریز: بنی هاشم.
- مظفر، محمدرضا. (بی‌تا). *اصول الفقه*. قم: نشر اسلامی.
- مهدوی راد، محمدعلی. (۱۳۸۲). *آفاق تفسیر*. تهران: بی‌تا.
- میبدی، ابوالفضل رشیدالدین. (۱۳۴۴). *کشف الاسرار و عده الاسرار*. تهران: امیرکبیر.